

۶هزار خانواده شهری به روستا بازگشتند

راستش ماشهرنشین‌ها هر وقت تقی به‌توقی می‌خورد و چند روز تعطیلی در تقویم قرمز می‌شود، عطای شهر را با مشکلاتش به لقاییش می‌بخشیم و به روستا آباو اجدادی‌مان بر می‌گردیم تا روحیه بگیریم. اصلا بین خودمان بماند، خیلی از ما بارها در ذهنمان به یک روستای سرسبز مهاجرت کرده‌ایم و در خیالمان یک مزرعه کوچک داریم و....

البته این خبر شادی‌آفرین را بدیهیم که در چند سال گذشته ۶هزار و ۲۵۰ خانواده ایرانی که زمانی به هزار امید و آرزو از شهر خودشان به شهرهای بزرگ مهاجرت کرده بودند، فهمیدند خبری در شهرنشینی نیست و برگشتند به شهر خودشان و زندگی‌را از نو شروع کردند و البته در کارشان هم موفق شدند. بخش مهم خبر را هم بگوییم که بنیاد برکت

خانواده‌های شهدای خراسانی مرزبانی سراوان از سبک زندگی جگرگوشه‌هایشان می‌گویند

جان دادند ولی خاک نه

یکی از نعمت‌های ارزشمند در زندگی هر فرد و جامعه‌ای امنیت است که معمولاً به‌خاطر عادی شدنش آن‌طور که باید، قدرش را نمی‌دانیم. حتی شاید در سایه امنیت بی‌تغییر شهرها و روستاهای محل سکونت‌مان یادمان برود این نعمت بزرگ چه بهای گرانی دارد و چند کیلومتر آن‌طرف‌تر در مرزها جوانانی برای تأمین این امنیت پیر می‌شوند و گاهی حتی جنازه‌شان هم به خانواده‌شان بر نمی‌گردد. شاید در این صورت بیشتر قدر امنیت‌مان را می‌دانستیم و به هر بهانه یا هر تحریک داخلی و خارجی آن‌را به بازی نمی‌گرفتیم، نمونه‌اش همین حمله تروریستی دوسه روز پیش سال گذشته در پاک‌دگان ۰۴ بیرجند که گروهک جیش‌الظلم از خاک پاکستان به پاسگاه مرزی مک سوخته سراوان حمله کرده و بعد از مقاومت مرزبانان دلیر بر یک مرزبانی «هزه سر»، پنج نفر از آن‌ها را شهید و تعدادی را نیز مجروح کردند. در گزارش پیش‌رو به‌سراغ خانواده‌سه نفر از این شهدا که خراسانی بودند رفته‌ایم و از زبان آن‌ها بیشتر بانو گلان پرپر شده‌شان آشنا شده‌ایم.

گزارش روز

روزنامه‌نگار زهرا شریفی

به‌تغییر محل خدمتش رضایت نمی‌داد

جواب داد چه بگوییم بابا؟ چیزی نیست، می‌دانم. دلش هر چه هست. خبر من را می‌خواهید. حواسش به خانواده و قوم و خویشان بود، حتی بابکی از اقوام که اختلاف داشتیم و رابطه‌مان قطع شده بود، رفت آمد می‌کرد و می‌گفت بابا فراموش کن، سخت نگیر، دنیا می‌گذرد. همین آخرین بار روز قبل شهادتش که تماس گرفت، یادش بود تولد مادرش است، از من خواست گوشی را از حالت بلندگو بردارم تا مادرش نشنود، بعد گفت امروز تولد مامان است، بامانده (خواهر بزرگش) و بیچه‌ها هماهنگ کرده‌ایم که برایش کادو بخریم. خیلی دست‌ودلباز بود و اصلاً مادیات برایش اهمیتی نداشت. یک بار که به مرخصی آمده بود، دیدیم از دوسه دست لباسی که برده بود فقط یک دست لباس تنش همراهش است. علت را پرسیدیم گفت دوستم می‌خواست مرخصی برود، لباس‌هایش کثیف بود من لباس‌هایم را به او دادم. گفتیم پس خودت چه؟ با لباس کثیف آمده‌ای؟ گفت طوری نیست. یک بار هم مت‌وشلوار و کفش‌های نویش را داده بود به رفقاییش که می‌خواستند عروسی بروند،

از بیکاری فراری بود

محمد درش را در رشته کشاورزی ادامه داد اما باینکه استعداد خوبی داشت کمی مانده به‌دپلم، مشغول کار شد. دوسالی بود که با توجه به علاقه‌اش، در چناران سرکار نقاشی ماشین می‌رفت. خیلی ذوق و شوق داشت که برای آینده‌اش کار یاد بگیرد و مغازه بزند، «آخرین بار که در فروردین بیست روز به‌مرخصی آمد، سرکار می‌رفت، هر چه می‌گفتمم خانه بمان. آمده‌ای چند روز ببینیمم و دلتنگی‌مان رفع شود، می‌گفت از بیکاری بدم می‌آید، روزها می‌روم سرکار و شب برمی‌گردم خانه و همدیگر را می‌بینیم. پس از پایان مرخصی وقتی برمی‌گشت اصلاً فکرش را نمی‌کردیم دیدار آخرمان با روز قبل شهادتش، سه بار یک‌بار تماس می‌گرفت اما روز قبل شهادتش، به‌امن تماس گرفت، حال همه را پرسید بعد هم درباره کار کشاورزی‌ام صحبت کرد و گفت تیر می‌آیم و کمکت می‌کنم. انصافاً هم دستش برایم برکت داشت و هر وقت کمکم می‌کرد به‌وضوح اثرش را می‌دیدم. در پایان تماس تلفنی هم کمی سر به‌سر هم گذاشتیم و خندیدیم که طنین خنده‌هایش هنوز در گوشم مانده است. بعد از آن به دوست و رفقاییش رنگ زده و احوال‌پرسی کرده بود و تا ساعت یک شب هم به‌عنوان آخرین نفر با خواهرش صحبت کرده بود».



شهید محمدرضا زاده

یکی از جوان‌ترین شهدای این حادثه تروریستی، شهید محمد جمال زاده ساکن روستای خواجیه جراح از توابع چناران است که در هجده سالگی به توقیف شهادت نائل شد. این‌طور که علی جمال‌زاده، پدر شهید می‌گوید، محمد دوره آموزشی سربازی را از آذر تا بهمن سال گذشته در پاک‌دگان ۰۴ بیرجند گذراند و از ابتدای بهمن به سراوان اعزام شد، «مرز، همه‌اش نگرانی است، به همین دلیل با شنیدن خبر اعزام محمد به سراوان خیلی نگران شدیم اما وقتی چند نفر از آشنایان که آنجا خدمت سربازی‌شان را سپری کرده بودند، گفتند در مدت حضورشان حتی یک تیر هم شلیک نشده است، تا حدودی نگرانی‌مان کم شد. محمد هم در این چهارماه خدمتش می‌گفت آنجا امن است و هر چه می‌گفتم جای‌ت را عوض کنیم می‌گفت نیازی نیست».

آرزوی که بر دل ماند

روزی که قرار بود خبر شهادت به خانواده برسد، پدر هنگام کار روی زمین با خود می‌گفت آن‌شاء... امسال محصولات خوب باشد و بتواند برای محمد زمین یا خانه‌ای بخرد تا یکی دوسال دیگر که خدمتش تمام شد، ازدواج کند. چون خودش سختی کشیده بود دوست نداشت فرزندانش سختی بکشند، «هنوز یک ساعت از این افکار و آرزوها نگذشته بود که برادرم تماس گرفت و از من خواست برای کار مهمی فوری خودم را به‌خانه برسانم. من که اصلاً فکرش را نمی‌کردم این کار مهم، شنیدن خبر شهادت پسرم باشد، با هوسرم تماس گرفتم که او هم اظهار بی‌خبری کرد. وقتی به خانه رسیدم برادرم به‌همراه فرمانده انتظامی و امام جمعه چناران منتظر بودند، چند دقیقه‌ای درباره دوران خدمتشان صحبت کردند. اما من و همسرم حتی گمان هم نمی‌کردیم که همچنان‌ها حامل خبر شهادت فرزندمان باشند. تا اینکه صحبت مهمانان رسید به این جمله که "شهادت نصیب هر کسی نمی‌شود" و ناگهان دنیا روی سرمان خراب شد.

از احترام به پدر و مادر تا بذل و بخشش لباس‌ها

«باورش سخت است، حداقل تا جنازه‌اش را نبینم باورم نمی‌شود». پدر شهید این جمله را با تأکید می‌گوید و با بغضی سنگین ادامه می‌دهد: «از چهار فرزندم، دومی بود. یاد نمی‌آید یک‌بار به‌من "تو" گفته باشد، حتی دو سه بار که دعوایش کردم و دستم رویش بلند شد، نه جلوبرم را گرفت و نه حرفی به‌من زد. بالاخره خودم گفتم حداقل بیوس چرا داری کتک می‌خوری؟

شهید ناصر حیدری در ۱۷ سالگی دیگر شهدای دلیر و کم‌سن و سال حادثه هنگ مرزی سراوان، اهل قوچان و ساکن طبرسی شمالی در حاشیه مشهد است. خدمت سربازی‌را از تیر ۱۴۰۱ شروع کرده بود. رضاعتلی حیدری دژ، پدر شهید می‌گوید: «وقتی محل خدمتش را مرمز سراوان تعیین کردند، خیلی نگران شدیم و به‌هر دری زدیم

تا تغییر کند اما خودش می‌گفت جایم خوب است و نیازی نیست، اما حالا که شهید شده از اقوام می‌شنویم که به‌آن‌ها از درگیری‌های منطقه گفته بود، ۲۹ فروردین خانواده پنج نفره ناصر بدون اینکه بداند، برای آخرین بار با فرزند ارشدشان وداع می‌کنند، جوانی آرام و سر به‌زیر، شجاع، فهیم، عاشق خدمت و فداکار که با وجود علاقه به تحصیلات

دانشگاهی به خاطر کمک به معیشت خانواده، ناگزیر از کلاس دوازدهم درس را رها کرده و در کنار پدر مشغول کارگری شده بود. راضی بودم به جای ناصر جان بدهم ولی او بماند

عمومی شهید نیز می‌گوید: «ناصر پسر برادر بزرگم و اولین نوه خانواده بود او را خیلی

برای کمک به مهاجرت معکوس در کشور نقش مهمی ایفا کرده و با پوشش ملی «به‌روستایم می‌گردیم» و کمک و حمایت از خانواده‌های ایرانی، راه را برای بازگشت آن‌ها به شهر و روستای خودشان هموار کرده است. در یک قلم بگوییم که بنیاد برکت، در حوزه اشتغال اجتماع محور ۱۰۰ هزار طرح اشتغال‌زایی در روستاها و مناطق کم‌برخوردار کشور اجرا و فرصت کسب‌وکار را برای ۳۰۰ هزار نفر به‌شکل مستقیم و غیر مستقیم فراهم کرده است. خدا را چه دیدید، شاید یک روز ما هم قید شهرنشینی را زدیم و به رویای خانه باصفاي روستایی جامه عمل پوشانیم. اگر در روزهای آینده عمری باشد، به‌بچه‌هایی که از شهر به روستا بازگشته‌اند سر می‌زنیم و از حال و احوال خوششان برایتان بیشتر می‌گوییم.



تصویری از تجمع دانش‌آموزان مرزبانان که می‌خواهند به روستاها بازگشت و از روستاها بازگشت

برای وطن یک یونس دادیم

لازم باشد هزاران یونس می‌دهیم

یونس جانش را برای ایران داد محمد عابدی، پسر عمه شهید درحالی که صدایش از بعضی می‌لرزد می‌گوید: وقتی یونس به مرخصی می‌آمد با او حرف می‌زدم و احساس می‌کردم روحیه‌اش عوض شده است. پردل و جوشن شده بود. می‌گفت لب مرز ما هستیم و خدا. اصلاً دلم نمی‌خواهد جابه‌جا شوم. دوست دارم حتی بعد از خدمت هم اگر بتوانم در هنگ مرزی خدمت کنم.

نمی‌دانم چه حسی را تجربه کرده بود، خیلی اهل صحبت نبود اما چون با هم صمیمی بودیم این تفاوت را در صحبت کردنش می‌فهمیدم.

او ادامه می‌دهد: یونس بسیار مسئولیت‌پذیر بود و هوای خانواده‌اش را داشت. درش بود که تمام شد خارج از کشور با ظرفیت ملی و حتی فاصله تمام شدن درس تا سربازی را هم سرکار می‌رفت. حتی وقتی خدمت سربازی رفت به مرخصی که می‌آمد، زمانش را طوری تنظیم می‌کرد که پدرش را دکتر ببرد یا اگر کسی کاری دارد برایش انجام بدهد. ارتباط بسیار خوبی با خواهر و برادرش داشت. از اعتقادات مذهبی و آرامشی که داشت هر چه بگوییم کم‌گفته‌ام. اصلاً اهل سلطنت‌هایی که بعضی از جوانان در این سن و سال‌ها دارند، نبود. هیچ خطا یا اشتباهی از او در این سال‌ها ندیدم.

دایی شهید با بغض ادامه می‌دهد: با اینکه اختلاف سنی من و یونس بسیار زیاد بود، اما با هم صمیمی بودیم و مثل پسرم بود. کسانی که قصد سوءاستفاده از این شهادت‌ها را دارند، بداند ما یک یونس دادیم، اما هزاران یونس دیگر هم اگر لازم باشد در راه وطن تقدیم می‌کنیم. یونس افتخار ما و خانواده‌اش شد و این شهید را تقدیم رهبر معظم انقلاب می‌کنیم. اما که ننگ این جنایت‌ها که جوانان ما را در جوانی به شهادت رساندند تا همیشه بر پیشانی تروریست‌های کوردل خواهد ماند.



شهید یونس جان

ملیحه جهان بخش‌اتلوزیون مثل هر روز روی شبکه خبر تنظیم بود و مادر درحال تماشا و خواندن زیرنویس‌های این شبکه. خبر درگیری مرزبانان روی آنتن می‌رود و بلافاصله خبرش زیرنویس می‌شود. مادر تا اسم جگرگوشه‌اش را می‌بیند، باورش نمی‌شود، گوشی را برمی‌دارد با همسرش حسین تماس می‌گیرد و ماجرا را تعریف می‌کند. دلهره دارد، چطور باور کند پسرش که تا همین چند ساعت پیش با او تلفنی خوش‌وبش کرده بود حالا خبر شهادتش را بشنود. این‌ها را پدر شهید

درحالی که بغض کرده برایشان توضیح می‌دهد. او از پسرش برایشان این طوری می‌گوید: یونس ۲۲سال داشت، اوپسر بزرگم بود. ناراحتی قلبی داشتم و چندبار به او پیشنهاد دادم که با نامه کمیسیون پزشکی زمینه انتقالش به استان خودمان را فراهم کنیم، اما یونس قبول نکرد و می‌گفت دوست دارم همین‌جا خدمت کنم.

حسین سیفی‌نژاد در ادامه بیان می‌کند: عشق و علاقه یونس به نیروی انتظامی و مرزبانی زیاد بود. در تماس‌های تلفنی‌مان می‌گفت پس از پایان خدمت سربازی می‌خواهم جذب نیروی انتظامی شوم و برای مردم و کشور خدمت کنم. من کارگر شرکت آب و فاضلاب هستم. قبل از خدمت و موقعی که مرخصی می‌آمد، کمک‌حالم بود. هرکاری که از دستش برمی‌آمد برای دیگران انجام می‌داد، برای همسایه، دوست، آشنا و فامیل. برای همین از وقتی خبر شهادتش را شنیدیم غافل‌گیر شدیم و در حزن و اندوه می‌سوزیم، اما خدا را شاکرم که یونس من شهید شد.

یونس هیچ‌وقت از اتفاق‌ها و درگیری‌ها در مرز حرفی نمی‌زد. فقط یکی‌دوبار در صحبت‌هایش گفته بود دوست دارم شهید شوم. من راضی‌ام به رضای خدا. یونس مایه افتخار من و فامیل شد. برای میهن و وطنش خدمت کرد و در همین راه به شهادت رسید. دشمن بداند که اگر یک فرزندم را در راه وطن از دست دادم اما فرزندان دیگری هنوز هستند که محکم، قاطع و باایمان حاضر هستند جانشان را برای این وطن بدهند.



شهید ناصر حیدری

دوست داشتم. ما شب و روز با هم بودیم، آن قدر برایم عزیز بود که به‌خاطر او خانه‌ام را از قوچان به مشهد منتقل کردم و حالا هم راضی بودم به جایش جان بدهم ولی او بماند. او با همه فرق داشت، این رانه‌منی که همه دوستان و آشنایان می‌گویند و همین متفاوت بودنش او را برای همه عزیز کرده بود.

شماره تماس ۰۹۶۲۸ را به‌خاطر سپارید

«خط ملی اعتیاد»

پاسخ‌گوی مردم در حوزه اعتیاد



«خط ملی اعتیاد»
باشماره تماس رایگان
۰۹۶۲۸ - برای مشاوره
در زمینه پیشگیری
و درمان اعتیاد
و همچنین ارجاع
به مراکز ترک اعتیاد
و هم‌وطنان خدمات
ارائه می‌دهد. بد نیست

بدانید خط ملی اعتیاد سال‌هاست راه‌اندازی شده و متولی آن سازمان بهزیستی است و آماده ارائه مشاوره به خانواده‌هایی است که گرفتار معضل اعتیاد هستند. هم‌وطنان می‌توانند با شماره تماس ۰۹۶۲۸ از سراسر کشور با مشاوران این مرکز ارتباط تلفنی برقرار کنند و در زمینه اعتیاد مشکلات خود را مطرح و مشاوره دریافت کنند.

براین اساس نحوه تعیین شدت اعتیاد، شناسایی مواد محرک صنعتی و غیرصنعتی اعتیادآور، معرفی مراکز مجاز ترک اعتیاد و چگونگی ترک اعتیاد از پرسش‌های تماس‌گیرندگان است که مشاوران به آن پاسخ می‌دهند. مردم پس از تماس با خط ملی اعتیاد به شماره ۰۹۶۲۸ می‌توانند به‌صورت رایگان در زمینه درمان اعتیاد و معرفی نزدیک‌ترین مرکز درمان اعتیاد به محل سکونت خود اطلاعات کافی دریافت کنند. همچنین اطلاعاتی در زمینه علامت مصرف شیشه، تریاک و کوکائین از مواردی است که مردم با این سامانه درمانی می‌گذارند. سؤال‌ها باید مرتبط با اعتیاد باشد و درمانی پشت‌خط انجام نمی‌شود اما راهنمایی‌شده‌های درمانی و ارجاع به مراکز و سؤال‌های مربوط به درمان ارائه می‌شود. گاهی افراد مصرف‌کننده و گاهی خانواده یا اطرافیان آن‌ها با خط ملی اعتیاد تماس می‌گیرند تا برای مثال برای هدایت آن‌ها از شیوه‌های درمانی مطلع شوند، گاهی والدین نگران هستند که فرزندانشان مواد مخدر مصرف کنند بنابراین با خط ملی اعتیاد تماس می‌گیرند تا از اعتیاد فرزندان خود پیشگیری کنند.

تماس‌گیرندگان در صورت نیاز به مراکز که تحت نظارت بهزیستی هستند چه دولتی و غیردولتی، سرپایی، کمپ‌ها و مراکز اقامتی بهبود و بازتوانی ارجاع داده می‌شوند. این سامانه با هدف ارائه راهکارهای پیشگیری از مصرف مواد اعتیادآور، درمان اعتیاد، و ارجاع به مراکز ترک و بازتوانی اعتیاد در اسفند ۱۳۸۷ افتتاح شد و از همان ابتدا با استقبال مردم روبه‌رو بوده و هزاران تماس‌گیرنده را تاکنون تحت پوشش قرار داده است.

فرهاد افشار، معاون پیشگیری و درمان اعتیاد مرکز توسعه پیشگیری سازمان بهزیستی کشور، درباره فعالیت این سامانه بیان کرده است: با تأسیس این مرکز مکانیسم مستمر و دائمی و ارتباط دوطرفه بین مردم و مسئولان و سیاست‌گذاران حوزه پیشگیری و درمان ایجاد شده و مردم از سراسر کشور می‌توانند از ساعت ۸ صبح تا ۲۰ باین مرکز تماس بگیرند و در زمینه پیشگیری و درمان اعتیاد راهنمایی دریافت کنند.

یادداشت

... است که در سال‌های گذشته به‌سمت استفاده از این ظرفیت حرکت کرده، اما نیازمند بازنگری جدی و رشد کمتی و کیفی در این زمینه است، اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی، اصناف، تشکل‌ها و سمن‌های مردمی می‌توانند نقش آفرینی‌گسترده‌ای در جریان‌سازی فرهنگی هنری حضرت رضا^(ع) داشته باشند (جزئیات این موضوع در مذاکرات حضوری با بنیاد بین‌المللی امام‌رضا^(ع) مطرح شده است).

هم‌افزایی ظرفیت‌های فرهنگی داخل و خارج از کشور

یکی دیگر از خروجی‌های موردانتظار از جشنواره، ایجاد هم‌افزایی و جریان‌سازی بین ظرفیت‌ها و نهادهای فرهنگی داخل و خارج از کشور با ظرفیت ملی و حتی هم‌افزایی میان جریان‌های فرهنگی شیعی و اسلامی در گستره بین‌المللی است. ما در سربازی اعرصه‌ها بانام حضرت رضا^(ع)، فرصت‌هایی در دنیا داریم که استفاده از آن‌ها صرفاً معطل یک‌الگوی فناوری است.

ضرورت اولویت دادن به نوآوری‌ها

نکته دیگری که در راستای ارتقای جشنواره باید موردتوجه قرار بگیرد، نوآوری و ابتکارات است، ضمن اینکه حتماً نسبت به میراث گذشته و آنچه از مفاخرمان به‌ما رسیده است، به‌دیده احترام و پاسداشت می‌نگریم و بخشی از ما موریتمان نیز بهره‌گیری از این مفاخر است، اما در عین حال لازم است به حوزه ابتکارات و نوآوری‌ها اولویت بدهمیم، زیرا بدون نوآوری و ابتکار نمی‌شود در جریان فناوری فرهنگی به‌ایفای نقش پرداخت و اثرگذار بود.

توجه به مخاطبان ویژه نوجوانان و بانوان

نوجوانان یک جریان عظیم، گسترده، بالنده، پرباکار، پرنیوع و جریان‌ساز در عرصه‌های فرهنگی هستند، با این حال غیر از تجربه‌دهه اول انقلاب، به‌مرور به این قشر، کم‌توجه‌یابی توجه شده‌ایم، البته در چندسال اخیر بانگاه تمدن نوین اسلامی و تأکید رهبر معظم انقلاب به آینده‌سازی و نقش مهم جوانان، دوره نوجوانی نیز به‌عنوان مقدمه جوانی بیشتر مورد اهتمام قرار گرفته است. حوزه بانوان نیز که از دیگر بخش‌های مغفول‌مانده فعالیت‌های فرهنگی است، باید در جشنواره امام‌رضا^(ع) موردتوجه ویژه باشد، آن‌هم به‌معنای یک جریان تأثیرگذار، نه یک جریان حاشیه‌ای و شکلی. بانوانی که در سطوح مختلف بیش از نیمی از جمعیت جامعه راشکل می‌دهند، جا دارد میدان بزرگ‌تری در اختیار داشته باشند.

اهتمام بیش از پیش به فضای مجازی و رسانه

علاوه بر کارهای روز، کارهای زیادی داریم که در گذشته انجام شده است، اما چون نتوانسته‌ایم برده‌وضرب فضای مجازی و رسانه‌ای برایشان درست کنیم، یا مورد استفاده قرار نگرفته‌اند یا کم‌اثر بوده‌اند. در پایان از همت و انرژی مضاعفی که امروز در بنیاد ملی امام‌رضا^(ع) با حضور مدیریت جوان و انقلابی و تیم خوب و باورمند ایشان ایجاد شده است، انتظار می‌رود این نوآوری‌ها و آثار و برکاتش را در سطحی کامل‌تر شاهد باشیم.